

کوچکی به بناپارت گفت اگر مایلید با مصالحی که از انگلستان آورده اند عمارت جدیدی برای شما ساخته شود و یا اینکه عمارت فعلی لونگود را با الحاق دو سه سالون وسیع تر نمایند؟  
امپراتور بدون اینکه کلمه بگوید حرفهای او را گوش داد و سپس يك مرتبه خشمگین شده و بدون این که جواب سؤال او را بدهد گفت:

دولت شما چه میخواهد بکند؟ میخواهد مرا بکشد؟ آیا شما جلاد من هستید؟ من بکسی اجازه نخواهم داد که وارد خانه من شود، این چه نوع رفتاری است که نسبت به حیثیت من مینمائید؟ چه فحشی برای من بالا تر از این است که مرا بصرف شام دعوت کنید و بنام ژنرال بناپارت بخوانید من ژنرال بناپارت نیستم من امپراتور ناپلئون میباشم  
آری بناپارت امپراتور بود ولی هودسون لو این مقام رانمی دید این خشم و غضب که از طرف يك قلب نجیبی مملو بود او را بطمیان آورده و گفت:

آقا من اینجا نیامده ام که تعلیمی از شما دریافت نمایم!  
بناپارت گفت خطای شماست که چنین صلاحیتی را ندارید  
هودسون لو گفت آقا من آمده ام راجع به کاری که بخود شما مربوط است شما را یا گاهانم اگر شما مایل بشنیدن این موضوع نیستید من پی کار خود میروم.

بناپارت گفت من نخواستم که بشما فحش بدهم ولی به بینید که شما با من چگونه رفتار می کنید؟ این نوع رفتار دور از شئون نظامی است.

هودسون او گفت که من سربازم ولی مطابق شعائر مملکت

خود نظامی هستم که بتوانم وظیفه خود را نسبت به مملکت انجام دهم اگر شما از من شکایتی دارید بنویسید و من مراسله شما را به انگلستان خواهم فرستاد ،

بنابارت گفت نتیجه ندارد این مراسله در آنجا هم مثل جزیره سنتهن بلا تاثیر خواهد بود

هودسون لو گفت مراسله شما را در صورت تمایل خودتان در تمام جراید اروپا نشر خواهم داد

بنابارت گفت شنیده ام که بجای کاپیتن بوبلتون چند نفر از صاحبمنصبان خود را انتخاب کرده اید که در موقع گردش جزیره با من همراه باشند من از رنگ لباس آنها متاثری نیستم تمام سربازانی که بوی باروت را استشمام نموده اند و با آتش تعمید شده اند در نظر من یکسانند ولی من میتوانم خود را محبوس شما بدانم اگر من در دست شما مقیم برای این است که قربانی و محکوم نقرت انگیزترین خیانتهای عصر حاضر شده ام

در این موقع بنابارت سشوالی راجع بمنزل جدید نموده و گفت آیا این منزل را در محلیکه من انتخاب میکنم خواهید ساخت و یا در جائیکه حاکم تعیین میکند میسازید ؟

هودسون لو جواب داد محل ساختمان عمارت با موافقت نظر مشترك تعیین خواهد شد

بنابارت گفت بهتر این بود که راجع باین موضوع با مارشال برتران صحبت میکردید .

هودسون لو گفت من شایسته تر میدانم با خود شما صحبت کنم . لحن شدید مکالمه آرام شده بود و بنابارت از پنجره بطرف بخاری رفته و مراجعت میکرد و پس از قدری قدم زدن مثل اینکه

یکمرتبه متوجه حاکم شده باشد روی باو نموده و گفت میخواهید که من عین حقیقت را بشما بگویم؟ من از ناحیه شما هر نوع رفتاری را محتمل الوقوع میدانم من گمان میکنم که شما مامور قتل من هستید.

در این موقع بناپارت مستقیماً بهچشم هودسون لو نگاه میکرد و هودسون لو بدون اینکه بلك بهم بزند جواب داد که من در آخرین مرتبه که شما را دیدم میگفتید که راجع بروحیه ملت انگلستان اشتباه کرده اید اینك هم راجع بروحیه يك سرباز انگلیسی در اشتباه هستید.

يك لحظه هر دو آنها سکوت کردند و بالاخره هودسون لو گفت آقا.....

بناپارت سر را برگرداند

هودسون او گفت میخواهم بکنفر از صاحبمنصبان ارکان حرب خود نایب سرهنگ (ومی نیارد) را بشما معرفی کنم بناپارت جواب داد که نمیخواهم فعلاً او را پذیرم بین محبوسین وزندانانان اشتراك معاشرتی وجود ندارد.

لو سلامی داده از درب خارج شد ولی صورتش از شدت خشم سرخ شده بود درحین مراجعت بهمارت حکومتی بمنزل برتران رفته و از رفتار بناپارت شکایت نمود

و بناپارت بلاسکاس میگفت عزیزم امروز خیلی خشمگین شدم و با تندی او را پذیرفتم و هر دو مثل دو قوچی که میخواهند بجنگند مقابل هم ایستاده بودیم امروز هیجان شدیدی بمن دست داد زیرا گونه چپ من مرتعش شد و این علامتی است که از چند سال باین طرف تجدید نشده بود پس از آن قدری با کالسکه گردش کرده و

آرام شد ولی در حمام مجدداً تجدید مطلع کرده و بلاسکاس گفت عزیزم اینها بالاخره اینها بالاخره مرا خواهند گشت .

این ایام در اروپا ماههای بهار بود ولی در جزیره ستهن فصل پاییز شروع شده بود طبقات ابر و مه فضای لوتگود را گرفته و باران میبارید وزمینها بقدری گل شده بود که فقط سواران میتوانستند آمد و رفت کنند انواع دردها مثل رماتیسم و درد گلو و درد سر بمحبوسین حمله ور شده بواسطه ازدیاد ملاح منیزی در آب مشروب همراهان مبتلا باسهال و پیچش شده بود و گوشتهای نامناسبی هم که صرف میشد مزید برعلت شده بود زندگانی مهجورین ادامه داشت اوقات آنها به آمد و رفت و گردش و کار کردن با بناپارت صحبتهای زیاد صرف میشد .

دخترهای بالکومب به لوتگود میآمدند و بتری شیطان فضولی میکرد و پشت سر مادام موتولون اطوار از خود ظاهر میساخت و دهان را کیچ میکرد . موتولون خانواده بریار را بمجلس بالی که تشکیل داده بود دعوت میکرد

لاسکاس و سرش از این مجالس خیلی مسرور میشدند کورگود هم کماکان از همه کس و همه چیز ناراضی بود .

خانواده اسکلتون معاون سابق جزیره ستهن برای خداحافظی و عزیمت باروبا نزد بناپارت آمدند بناپارت در حضور آنها از هودسون لو شکایت کرد و با مسترس اسکلتون شطرنج باخت و من باب یادگار یک سرویس قهوه خوری از چینی ( سور ) او داد دکتر واردن طبیب کشتی نورتمبرلاند برای عیادت امانوئل کوچواو که ناخوش بود آمده و بناپارت دو ساعت با او صحبت کرد و سپس برتران او را دعوت بکالسکه نموده مدتی با یکدیگر گردش کردند

( کشتی نور تمبر لاند همان کشتی است که از بندر پرتسموت  
بناپارت را بجزیره سنهان آورد )

بناپارت کم کم اظهار مسرت مینماید به اتفاق مادام برتران سوار  
کالسکه شده و دگر واردن را هم وارد کالسکه نموده و موقعی که  
شش اسب با سرعت برق حرکت میکردند بناپارت سعی میکرد که  
بزبان انگلیسی صحبت کند مادام برتران هنوز از کمالت اخیرش ملول  
بود و بناپارت برای اشتغال خاطر او شوخی می کرد و دست را  
اطراف گردن او انداخته بزبان انگلیسی میگفت (هیزدیز می میسترس)  
یعنی این مرس من است مادام برتران میخواهد خود را از چنگ  
بناپارت نجات دهد و شوهرش گراند مارشال برتران به قهقهه  
می خندد .

نابلتون سؤال می کند که آیا در تلفظ این عبارت اشتباه نکرده  
و وقتی که به او میگویند که چه عبارتی تلفظ کرده است و معنایش  
چه بوده است بزبان انگلیسی میگوید

اوه ! نو ! نو ! هیزمی فریاند ! می لاو ! نو ! نات لاو !  
می فریاند ! میفریاند !

یعنی آه به ! نه ! می میگویم دوست من ! عشق من !  
نه عشق من نه ! دوست من ! دوست من !

چون بناپارت چند روزی است که سوار اسب نمی شود رفقایش  
او را وادار میکنند اسب سواری نماید زرا سواری اسب برای صحت  
مزاج او خیای مفید است و لی بناپارت از اسب سواری متنفر شده  
زیرا اسب سواری او محدود و همواره تحت نظر صاحب منصبان  
انگلیسی است

ولی دوستانش او را مجبور میکنند به اتفاق لاسکاس و کور-

گوید تا حدود فلاگستاف اسب سواری نماید بناپارت قبول نموده و در حین مراجعت از مسگر سرماران عبور مینماید سرهزان حرج شده و برای او پیش فنک می کنند ولی وقتی که این خبر را با نام میدهد هودسون او قدغن مینماید که در آئینه اگر چنین اختراعی به محوس نمایند شاقی خواهند خورد .

**یک نفر مستخدم ایرانی** بیچاره که قضا و قدر او را به جزیره سنتهان آورده و در آنجا آواره نمود. بود در خدمت اسکاتون معاون حاکم جزیره آمده و پس اینکه اسکاتون از جزیره سنتهان عزیمت کرد موثولون او را نزد خود استخدام نمود هودسون چون قبلا از او اجزه استخدام نوکر را نگرفته بودند در خشم شده مستخدم بیچاره را سر بازن انگلیسی به مشت و توبی از او گود بیرون کرده و قدغن نمودند که دیگر آنجا مراجعت ننماید

این نوع رفتار باعث خشم موثولون و زش شد برتران بنصه جامستون رفت که زوجه نامی را ملاقات نماید . حاکم جزیره در آنجا بود و با او شکایت کرد هودسون از او می گفت که ما از موقعیت خود اطلاع نداریم شما تصور میکنید که هنوز در نیازی هستید و تصور می نمائید که مثل بابائون می توانید احکام و اوامری بدهید

موثولون بمن نوشته است که سراسری که را نوشیدن فراد بود فرستاده اند از شرابهایی است که طبقات پسر فرانسویان مینوشند شما خیار میکنید که دولت بصره در هم می دولت شماست وقتی که برتران این را پارت با بناپارت اد بناپارت موثولون را احصار داده و گفت چرا این مرادیه را به حاکم نوشیدید و پس از این تو به ضانه ما را بالا انداخت شد فکر میکرد که جقدر اطرافیان او ضعیف الروح و مسکین هستند

عماراتی که اختصاص بسکونت موشولون و زوجه اش و کور گود و او مارا داشت بالاخره تمام شد منزل برتران هم ساخته شده و تا منزل امپراطور یکصد و بیست و پنج متر فاصله داشت زوجه برتران منزل را خیلی تنگ دید حاکم جزیره يك اطاق دیگری هم باچوب ساخته و منضم بعمارت آنها نمود که از سه طرف پنجره داشت و سالون خوبی محسوب میشد مبل های جدید را به عمارت آوردند يك بیلارد از چوب آکاژو هم در منزل بناپارت آوردند و بناپارت این بازی را نمیدانست و هر وقت که از مقابل میز بیلارد می گذشت بهمین قناعت می کرد گلوله ها را روی میز بغلطاند ولی روپوش سبز بیلارد را برای پهن کردن نقشه های خود مفید دید اطاق بیلارد در عین این که اطاق انتظار هم بود اطاق نقشه برداری هم محسوب میشد

دو نیمکت راحتی و شش صندلی راحتی و شش صندلی از چوب سیاه که با برنز مزین شده بود و يك قالی و يك چهل چراغ و چند درگاه پرده وارد سالون نمودند در اطاق امپراطور يك اشکاف آکاژو و چند صندلی گذاشتند اشکاف بزرگی هم در اطاق مارشان گذاشتند که لباس های ارایش را آنجا بگذارد و بالاخره برای کتابخانه ای هم صک بناپارت تصمیم گرفته بود در اطاق فعلی موشولون دایر نماید مه اشکاف بزرگ کتابخانه از چوب آکاژو آوردند و قبل سابق امپراطور که بی مصرف شده بود بین همراهان امپراطور تقسیم شد .

کشتی جنگی موسکینو که از انگلستان آمده مراسلات و جراید همراه خود آورده و بناپارت تقاضا کرد که تمام جراید را برای او بفرستند که مطالعه نماید و حاکم جراید را برای او

فرستاد مراسله هم از طرف مادر بناپارت به شرح ذیل برای او  
واصل شده است :

( من بقدری پیر هستم که نمیتوانم دوهزار فرسخ راه را طی  
کنم و نزد تو بیایم زیرا بقین دارم در راه خواهم مرد ولی باوجود  
این مردن در پیش تو را ترجیح میدهم )

بناپارت از خواندن این مراسله خیلی متاثر شد و برای این  
که بعدا هم دیدن این مراسله او را متاثر نکند آن را پاره کرد  
و شروع به خواندن روزنامه ( ژورنال د با ) نمود و پس از قدری  
مطالعه روی به لاسکاس کرده و گفت این کاغذ مادر بیچاره ام بود  
مادرم سالم است ولی میخواهد به اینجا بیاید

آری اما بناپارت راضی نبود که مادرش به او ملحق شود  
یک نفر از اقوام او را آنکه مادرش هم باشد نیایستی او را در  
این حالت ببیند .

( جون الفنتون ) برادر صاحب منصب انگلیسی که در جنگ واتراو  
مجرور شده و بناپارت از او پرستاری نموده بود یک دستگام شطرنج  
خیلی قشنگی برای بناپارت فرستاده و یک جعبه عاج هم که دو طرف  
آن دارای تاج سلطنت بود نیز بدان ضمیمه نموده بود بناپارت از  
دریافت این اشیاء خوشوقت شد ولی سه قبضه تفنگ شکاری انگلیسی  
را که برای او فرستاده بودند بمنزل حاکم اعاده داد زیرا در محوطه  
لونگود به جزموش صید دیگری نمود و در خارج از محوطه هم  
تحت نظر صاحب منصبان انگلیسی بناپارت بشکار نمیرفت .



## کپیتهر ۱۵



ور همدیروش کشتی جنگی بوکاستل درمقابل  
سنت هان ننگر اداخت این کشتی حامل ( کتور

آمیرا پولسی مالکولام) بود که نیستی قائم مقام امیرالبحر کو کپرون  
شود وارطرف دولت انگلستان موریت داشت که ار حضور نیارت  
در سنتهان همواره اطهیبان حاصل نماید علاوه بر او دوهاینده دیگر  
یکی موسوم به کت فالمن از طرف الکساندر امپراطور روسیه و  
دیگری موسوم به ( مارکی دو موت شو ) از طرف لوئی هیدهم  
پادشاه فرانسه با این کشتی آمده بودند که هر دو بطیر « پواتنی  
الکولام ) موریت داشتند که دائما ر حضور نیارت در سنتهان  
اصلا حاصل نمایند.

روز بعد ر طرف امپراطور اطیش هم هاینده موسوم به  
ارون استورم وارد حریره شد ورود نماید کان دول متحده وروپا  
حریره باعث آمیزی ریایی در صورت لرگود شده و علاوه امیدواری  
کوچک هم ایجاد نمود نیارت که دامه تصورانش وسیع بود تصور  
میکرد که هایند امپراطور اطیش احاطه حوبی از ماری لوئی عیال  
نیارت که دحمر امپراطور اطیش بود و پسر او همراه آورده و  
همانده امپراطور روسه از طرف الکساندر تزار روس پیامی برای  
او دارد و شاید تواند وسیله او را اروپا رابطه داشته باشد صاحبان  
نیارت میگفتند مگر ممکن نیست که امپراطور روسیه وسیله فراهم

بوده و در دگر را راضی اند که با اارت مابارت خاتمه داده و  
 او را با ... .. ش با رند ر جمع سپا بنده پادشاه  
 در ... .. و طرفدار وای هیچم است ولی در هر  
 حا یکم ... .. ست و در حرره ستهال که هزارها فرسخ ما  
 فراسه فاصله دارد ، محتفای حیسی آن قوه و قدرت محلی را ندارد  
 که مانع دوستی شود ، پارت با این ترتیب امیدوار بود که همواره يك  
 کوردیپاماتيك مهمی در نزد خود داشته باشد و حیثیت و مقام او تحکیم  
 شود مادام برتران و مام مو تلولو امیدوار بودند که دوست جدیدی  
 مثل مار کی استور ، خواهند داشت و پیوسته محکوم به ملاقات  
 انگلیسها خواهند کرد

اودار مرتع را غنیمت دستا از قسه دستور ، منزل  
 حاکم احار حوی برای مابارت آورده و اظهار داشت که کمیسر  
 فراسه را دده است

مابارت گفت بر که سر هر سه و چه حور آمی است ؟  
 اودار را چه ب د د که آ ، است پیر موسوم ، مار کی دو-  
 هوت شتو - دو تا مکانه از محصل انگلیس روی دیمه ی که  
 مشرف بمنزل ابر الحی و تریون است او را دیدم مشرا یه بمن  
 نزدیک شده و گفت محصل رضای جدا آنر بین شما کسی هست که  
 زبان فرانسه را بداند من معرفی کنید بری ان من آمده ام  
 تا آخرین روزهای عمر خود را در حای محوی گذرام که يك کلمه از زبان  
 محلی آنجا را نمیدانم

مابارت حیای خرید و گفت معلوم است که آدم بر حرف و  
 احمقی است مگر رؤای انها احمقند که اشخاص بدون صلاحیت و  
 و بدون مسئولیت را ، ستهال میفرستد این اشخاص جز اینکه اسب

سواری کرده و از سنگها بالا بروند کار دیگری در اینجا ندارند واقعا دولت پروس حق داشته است که از صرف پول زیادی خودداری نمود ( دولت پروس از اعزام نماینده و کمیسر خودداری کرده بود ) بناپارت این حرف را زد و بلافاصله گورگود را مامور نمود که بقصبه جامستون رفته و ملاحظه کند که آیا حقیقتا مارکی دو مونت شنو کمیسر فرانسه همان آدمی است که (اومارا) تعریف کرده است

گورگود راپرت مساعدتری داد و گفت که کمیسرها در منزل (پوتوس) منزل نموده اند و من در آنجا مارکی دو مونت شنو و آجودان او «کروس» جوان را دیدم مونت شنو خیلی برخود میباید ولی سایرین ادب زیاده تری نشان میدادند

بناپارت جواب داد که گورگود شاید از مشاهده ادب آنها مطمئن و معرور شود و شاید بناپارت می ترسید که مبادا گورگود با مونت شنو و کروس آجودان آنها متحد گردیده و او را ترک نماید در هر حال به گورگود گفت که مونت شنو بعقیده خود شما را مادون خویش میداند .

گورگود گفت که من مونت شنو را مثل امپراطور بکنفر فاضل زاده دیدم و همینقدر برای کافیست

مارکی دو مونت شنو در سن پنجاه و نه سالگی که وارد جزیره ستهلن شد بکنفر درباری و کورتیزان تمام عیار بود مردی بود کوتاه قد و چاق و خطوط قیافه قشنگی داشت لباسش مطابق مد قدیم و بودر زیادی بصورت میزد مشارالیه از خانواده های قدیم فرانسه و پس از روی کار آمدن بناپارت به مستقلی مهاجرت نموده هشت سال در آنجا بود و سپس بطور حقیقه وارد فرانسه شده در لیون اقامت گزید

گاهی از اوقات که صحبتی از بناپارت بمیان می آمد میگفت

هروقت این مرد بزمین خورد من از شاه (مقصود لوئی هیجدهم است) تقاضا خواهم که مرا زندانبان او نماید.

مارکی دومونت شتو خینی مایل بود وسیله بدست آورد خود را بیناپارت متصل کند ولی وسیله در دست نداشت در واقع رستوراسیون یعنی در ایاهی که بیناپارت را در جزیره الب محبوس نمودند و لوئی هیجدهم بتخت سلطنت نشست مونت شتو پاریس آمده و تقاضا کرد که پادشاه وفاداری او را بدهند ولی بدوا چیزی بدست نیاورد مجدداً فرار کرده و بالاخره پس از اینکه بیناپارت در سنتپلن محبوس شد و خواستند نماینده از طرف فرانسه برای نظارت در پاسبانی او او بگمارند او را نامزد کردند

مونت شتو هم فرصت را غنیمت شمرده و خواست تمام مزایای ممکن الحصول را از این انتصاب بدست آورد گرچه نشان گردون روژ ورتبه ژنرالی باوداده نشده ولی در عوض بعنوان (مارشال دو کامب) و سی هزار فرانک حقوق او را به سنتپلن فرستاده بکنفر از صاحب منصبان جوان گارده مخصوص راهم که بیش از ۴۵ سال نداشت بعنوان منشی گری باو سپردند این صاحب منصب جوان همان (کروس) است که نام آجودان مارکی دومونت شتو را بخود بست

کنت بالمن نماینده پادشاه روسیه مردی بود ظریف و محبوب القلوب و تربیت شده و باهوش و دارای احساس و رقت قریحه بود بدوا صاحب منصب نظامی بوده و سپس در سنین جوانی وارد خدمات سیاسی شد در ناپل و وین و لندن منشی اول سفارت خانه بود و در سال ۱۸۱۳ وارد قشون شده و در جنک آلمان شرکت جست در واترلو اتاشه شخص ولنگتن سردار معروف انگلیسی بود پادشاه روسیه ماموریتهای مهمی باو داده و با اینکه خود او

مایل بر قن ستهای نبود این ماموریت را قبول کرد او ازدوری دربار  
نمی ترسید زیرا شغل جدید او طوری بود که همواره بواسطه بنابارت  
در ذهن مخدوم خود درجسم میشد

نسیبده اطریش از روز استورم مکنفر منشی ساده بود که در  
کنگره شقیون عیصر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر  
و دختر هم پس رانک مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر  
زندگانی را فراپوش کرد ولی رهن مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر  
دوست میداشت و شهر او بدون استورم مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر  
بود هیکل جسمی داشت و حسب لظاهر سلایم و مؤدب و با اطلاع و  
آداب دان بوده و مثل تمام اشراف سابق بموقعیت و شان خود خیلی  
وقر و اهمیت گذاشت

بمحض اینکه کمیسر ها وارد ستهای شدند حاکم جزیره هودسون او  
در عمارت خود بشام دعوت کرد گرچه مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر  
ولی برای تسهیل انجام وظیفه آنها علاقه زیادی بخرج نمیداد دولت  
انگلیس هم راضی باین کنترل نبود و هودسون او حضور کمیسرها  
را باعث اختلال کار میدانست و می ترسید که مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر  
اتلافی بنماید

ولی چون کابینه انگلستان توانست با اعزاز کمیسرها مخالفت  
نماید هودسون او تصمیم گرفت که عمل آنها را تحت نظر داشته و  
نگذارد مستقیماً با بنابارت ارتباطی حاصل نمایند

تعلیمی که بکمیسرها داده شده بود با یکدیگر موافقت نمی  
کرد . مونت شنو و استورم مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر مکنفر  
از حضور بنابارت در ستهای اطمینان حاصل کنند و هر دانه هم که با  
دو چشم خود بنابارت دیدند صورت مجلسی تهیه نموده بپاریس و وین فرستند

بفرستند به آنها دستور داده شده بود که نه با بنپارت و نه با اطرافیان او هیچ نوع رابطه نداشته باشند و اگر از طرف بنپارت و همراهانش تشبثاتی برای حصول رابطه با آنها به عمل آید به حاکم جزیره اطلاع دهند

ولی ماموریت بالمن نماینده روسیه این قدرها سخت نبود او ماموریت نداشت که با چشمهای خود بنپارت را ببیند و مضمون حکم از این قرار بود :

« شما ناظر همه چیز بوده و همه چیز را راپرت خواهید داد با مامورین انگلیسی مطابق روح اتحاد و مسالمتی که بین مملکتین روسیه و انگلستان حکمفرماست رفتار خواهید کرد در روابط خودتان با بنارت مقررات لاره، چنین مورد دقیقی را رعایت خواهید کرد و نه از ملاقات او احتراز خواهید نمود و نه وسایلی برای ملاقات او بر خواهید انگیزخت و در این مورد رفتار خود را با مقرراتی که از طرف حکومت جزیره تعیین میشود تطبیق خواهید نمود و صحت از رعایت احترامات لازمه بنپارت خودداری نخواهید کرد

پادشاه روسیه در حکم خود نوشته بود که نماینده او رعایت احترامات لازمه بنپارت را بنماید

مونت شنو نماینده فرانسه در همان روز ورود خواست بعمارت لوکود نزد بنپارت برود و میگفت حالا که کشتی نورتمبرلاند در شرف عزیمت است من بایستی بادوچشم خود از حضور بنپارت اطمینان حاصل کنم و ارسال چنین راپورتی برای فرانسه فوق العاده اهمیت دارد

هودسور لو باین نماینده سنجول و با حرازت گفت که شما نمیتوانید بنپارت را با اراده خودتان ملاقات کنید

مونت شنو گفت که ر این صوت با یک دسته از نظامیان

آنجا رفته و در صورت لزوم درب عمارت را خواهم شکست و داخل شده او را خواهم دید

هودسون او موقتا او را از اجرای این پروژه قشنگ ! ممنوع نمود ولی فردا مجددا مونت شنو تجدید مطلع کرده و روی بنماینده اطیش و روسیه نموده و گفت آقایان امیدوارم در صورت تشبث به قوه جبریه شما با من موافقت کنید

استورمر نماینده اطیش و بالمن نماینده روسیه باو اعتراض کردند و او هم که بر اثر مخالفت آنها مغلوب شده بود خواهی نخواهی قانع شد و نه تنها آن روز بلکه روز های دیگر هم بناپارت را ندید

اعزام کمپرها و نماینده ها مطابق قرار داد دول مورخه دوم ۱۸۱۵ بود کیسرها موظف بودند که قرار داد مزبور را بضمیمه تعلیمات خود بحاکم جزیره تسایم نمایند ولی نه مونت شنو و نه استورمر و نه بالمن هیچکدام سوادى از قرار داد دوم ات ۱۸۱۵ که سند اصلی محسوب میشد بهمراه نیاورده بودند بالاخره پس از سه هفته جستجو و تفحص درجامه دانهای استورمر يك نسخه از روز نامه (دبا) ر دیدند که قرار داد در ن منتشر شده بود و همان اسواد کرده برای حاکم فستادند

( لو ) روز بیستم ژوئن به لونگود آمد تا امیرالبحر جدیدرا به بناپارت معرفی نماید

کوکبرون يك روز بعد از ورود امیرالبحر جدید ( پوئتی مالکوکم ) بطرف اروپا رفته و از بناپارت اجازه مرخصی نگرفته بود ولی برحسب مرسوم از برتران دیدن کرد

امیرالبحر « مالکوکم » را بخوشی پذیرفت زیرا میخواست که

در خلف کو کبرون قوذ و تاثیر خوبی بنماید تا در مقابل هودسون لو وسیله تعادلی در دست داشته باشد و حتی آن روز هم با (لو) بتزاکت و خوشی رفتار نمود با امیرالبحر راجع ببحریه صحبت کرد و امیرالبحر ارکان حرب خود را به بناپارت معرفی نموده و در موقع خروج آنها از امیرالبحر دعوت نمود که با اتفاق زوجه اش مجدداً بملاقات او بیایند. امیرالبحر با مسرت تمام از درب خارج شد و بناپارت هم بنوبه خود او را خیلی پسندید و گفت حقیقتاً این شخص مردی است که قیافه، جذاب و روشنی داشته و دارای هوش و صداقت و شرف بوده و با هوش و صادق و بکنفر انگلیسی اصلی است من وقتیکه او را می بینم مثل اینکه زن زیبایی باشد مسرور و مشغوف میشوم من هرگز راجع باشخاص دیگر باین زوی عقیده خوبی حاصل نکرده ام او سر را بلند نگاه میدارد و هرچه فکر میکند با صداقت و با تهور میگوید و بدون اینکه وحشتی داشته باشد در چشمهای طرف مقابل نگاه میکند (بناپارت در اینجا اشاره به هودسون او میکرد که بواسطه گرفتگی طینت چشمها را در موقع تکام بدن ران میانداخت)

پنج روز بعد با اتفاق زوجه خود به لونگود آمد منزل آنها در (پلاتاسیون هوز) یعنی منزل حاکم بود و از آنجا بمنزل مارشان برتران با اسب آمدند در منزل مارشال کالسکه ای از طرف امپراطور برای آوردن امیرالبحر و زنش فرستاده شده بود

زن امیرالبحر موسوم به لادی مالکولم با زوجه برتران در کالسکه جای گرفته و برتران و مالکولم سوار اسب شدند و مطابق معمول کالسکه چپها با سرعت تمام اسبها را به حرکت در آوردند.

زوجه امیرالبحر از حرکت سریع اسبها خیلی ترسید ولی مادام برتران او را آرام نمود



مادام برتران میخواست زوجه امیرالبحر را که با تمام خانواده های اشراف انگلستان رابطه دارد بخود مجسذوب نماید و باینجهت صمیمانه برای او درد دل کرده و شمه ای از تنهایی و غصه خود بیان نمود و میگفت هر ماهی در جزیره سنت هلن برای من حکم یکسال را دارد

زوجه امیرالبحر از اینکه بملاقات مردی که اروپا را در ظرف بیست سال به ولوئه انداخته بود میرود خیلی خائف بود ولی مادام برتران او را مطمئن کرده و میگفت که یقین بدانید بناپارت خیلی محبوب القلوب است

وقتی که وارد سالون شدند بناپارت زوجه امیر البحر را در کنار خود روی نیمکت راحتی نشاند و سایرین را دعوت کرد که روی صندلی بنشینند ، صحبت گرمی شروع شد بناپارت از اوضاع اروپا سؤال میکرد و امیرال میگفت که تعداد قشون ممالک کمپاشده و سرباز ها به خانها مراجعت کرده اند

زوجه مالکولم در جواب بناپارت گفت که من سنت هلن را دوست میدارم زیرا شبیه باسکاتلند انگلستان است

بهمان نسبتی که امیرالبحر مورد توجه بناپارت قرار گرفته و وجهت نظامی و صراحت و ادب او بناپارت را متاثر کرد زوجه او با این که خیلی زشت بود و بواسطه افراط در توالث بمجسمه های رنگ و روغنی شباهت داشت مورد احترام و تحسین بناپارت واقع شد زیرا خیلی خوش صحبت و ادبیه و بشاش و مجلس آرا بود زوجه امیرالبحر هم بناپارت را پسندید و او را شخص موقر و ظریف و با اطلاع و بزرگ تشخیص داد از آن گذشته بناپارت در جنگ واترلو برادر مجروح او را پرستاری نموده و از مرگ نجات داده بود که

این وسیله دیگری برای محبوبیت بناپارت بود .  
امیرالبحر و زنش بعدها در عمارت لونگود از دوستان صمیمی  
بشمار رفتند ناپلئون با امیرالبحر خیلی فامیلی و دوستانه صحبت میکرد  
و زوجه او را در باغ خود گردانیده برایش گل می چید این دو  
انگلیسی گرچه مخالف امر حاکم حرکت نمی کردند ولی بواسطه  
اخلاق و دوستی خود قدری از شدت اسارت بناپارت میکاستند و اخلاق  
ناپسند (لو) را چیران می نمودند و از آن گذشته در نزد اهالی  
جزیره از فرانسویان تمجید و تحسین می نمودند در آن سالهای الم  
آور ستهلن این دو نفر بهترین دوستانی بودند که بناپارت نزد خارجیان  
بدست آورده بود

در همان ملاقات اول امیرالبحر که هودسون او هم همراه  
امیرالبحر آمده بود بناپارت از حاکم سوال کرد که آیا کمیسرها  
مراسلات مخصوصی از پادشاهان خود دارند که ماموریت آنها از چه  
قرار است . لو جواب داد که که نمایندگان مزبور بهیچوجه دارای  
مراسله نبوده و فقط آمدن آنها بجزیره ستهلن برای اینست « که  
یقین حاصل نمایند که ژنرال بناپارت در جزیره ستهلن بوده و حیات  
او در معرض خطر نیست بعدا سیر هودسون او از برتران تقاضا کرد  
که بناپارت اطلاع دهد « در چه موقع و بچه طرزى مایل است کمیسر  
ها را بهیند . »

امیدواری بناپارت مبدل به نا امیدى شد زیرا پادشاهان  
اروپا برای او سفیر فرستاده بلکه ناظر و زندان بان دیگری  
فرستاده بودند .

از طرف ماری ژوئیز و پسرش و از طرف پادشاه روسیه یادگاری  
برای او نرسیده است

پادشاهان او را بچشم يك نفر محبوس می یتند و اگر رسماً کمیسر ها را بحضور پذیرد آیا بنظر یتسه پادشاهان اروپا تسلیم نشده است ؟

یازده ماه است که در جزیره سنتهن اقامت دارد و در طرف این مدت برای این که حیثیت خود را حفظ نماید مبارزه کرده و خواسته است که امپراطوری او محفوظ بماند و فرضا این عنوان در مدت عمر به کار او نخورد برای پسر او به میراث خواهد ماند ولی اگر این عنوان را از خود سلب نماید رابطه او با تمام اروپا قطع و دیگر کاملاً در دست انگلیس ها خواهد بود

سه هفته در اطراف این موضوع تفکر میکرد اطرافیان بناپارت دارای دو عقیده بودند - هودسون و گورگود و مادام برتران می خواستند با کمیسر ها دارای رابطه باشند و از اخبار اروپائی مطلع شوند برتران و لاسکس میگفتند که نباید آنها راه داد امیرالبحر مالکولم که از طرف هودسون لو برای فهمیدن زمینه عقیده بناپارت به لونگود آمده بود با بناپارت مدتی صحبت کرده و بناپارت به او گفت که تصمیمی اتخاذ نکرده است گرچه بطور خصوصی میتوانم آنها را بپذیرم ولی نمی توانم رسماً آنها را در حضور بینم

اگر من آنها را بعنوان کمیسر بپذیرم مثل اینست که قائل شده ام که من محبوس اربابان آنها هستم در صورتی که من محبوس اربابان آنها نمی باشم در این موقع بناپارت در خشم شده و گفت: من به کمیسری اطربش چه بگویم و حال آنکه خبری از دختر آقای خود امپراطور اطربش که زوجه من میباشد نیاورده است و معلوم نیست که زوجه من یعنی دختر او زنده یا مرده است این مرد از من استدعا کرد که دختر او را بزنی بگیرم و دو مرتبه

مملکت او را تسخیر نموده و مجدداً سلطنت او را به خود او  
واگذار کردم .

چگونه کمیسر امپراطور روسیه را به پذیرم و حال مراسلات  
او نماینده روابط من و اوست این مراسلات فعلاً حاضر است . و  
روزی بشما نشان خواهم داد امپراطور روسیه الکساندر بیپای من  
اقتاده و تضرع می‌کرد و خود را از کوچکگان من میدانست  
ولی از لوئی ( پادشاه فرانسه ) گله ندارم برای این که کاری  
جهت او نکرده ام

نمایندگان ثلاثه ممالک ثلاثه که در منزل کوچک (پورتئوس)  
منزل داشتند وسیله تفریح و صرف وقتشان صحبت های مختصر و گردش  
در باغ عمارت یا معاشرت با چند نفر از صاحبمنصبان انگلیسی بود هر  
روز در خیابان سیصد متری قصبه جامستون قدم زده و تالب دربارفته  
قایقها و سفاین را تماشا میکردند

مار کی دو هونت شنو کمیسر فرانسه در مراسلاتی که بدوستان  
خود در فرانسه مینوشت گریه و زاری میکرد و از سختی اوضاع و  
کسالت خود در جزیره سنتهین مینوید استورمر نماینده اطربش از اوضاع  
و احوال جزیره که بدون امر (لو) حاکم سنتهین هیچ کاری میشود کرد  
شکایت می نمود بالمن نماینده تزار روسیه می نوشت که سنتهین حزن آور  
ترین و دور افتاده ترین نقاط عالم است تسخیر آن سعب و دفاع از آن  
آسان و ککران ترین نقاط دنیا از حیث خرید و فروش مایحتاج  
زندگانی می باشد

کمیسیرها که معلوم نمود از برای چند مدت در این جزیره هستند  
می خواستند اقلاً ماموریت خود را انجام داده باشند چون چند هفته گذشته  
بود و همه بی صبر شده بودند بحاکم نوشتند که « موقعی برای دیدن

بنایارت معلوم نماید »

سیر هودسون لو این مراسم را برای برتران فرستاد و يك نسخه از قرار داد دوم اوت ۱۸۱۵ را به آن ضمیمه نمود ولی چندان اصراری در پذیرفتن کمیسرها از طرف بنایارت نکرد هودسون لو در این عدم اصرار منظوری هم داشت و باطنا نمی خواست که کمیسرها با ناپلئون و رابطه داشته باشند تا به این طریق بنایارت کاملاً تحت تسلط کابینه انگلستان بوده و احیاناً احتمال کمک و بروز احساسات حوامردی سلاطین اروپا از بین برود بنایارت در جواب مراسم هودسون لو که یکماه جوابش بتاخیر افتاد رسماً و صریحاً بر علیه کمیت و کیفیت و جنبه مأموریت سلاطین اعتراض کرده و گفت این قبیل اشخاص را برسمیت نمیشناسم استورمر و بالمن یکی دو مرتبه با دوربین بنایارت را دیدند و مونت سنو نماینده فرانسه فقط يك مرتبه بنایارت را دید و آنها هم موقعی بود در بستر موک آرمیده بود !

### وصول خیر از پسر بنایارت

وقتی که هودسون لو در او گوود به ملاقات بنایارت آمد . با او باطنف رفتار کرد و وصول نشش صندوق ناب که بوسیله کشتی نیوکاسل وارد شده برد بنایارت ا قدری تسلی داد بنایارت بقدری در خواندن این کتاب ها تعجبیل داشت که شخصاً چکش و گاز میبخ کشی بدست گرفت ر در گشودن درب صندوقها کمک کرد و کتابها در اطاق او روی زمین اطافش توده شد و چند هفته هم وقت بنایارت صرف مرتب کردن فهرست کتب شد و بالاخره کتابها را در اطاق هونتولون که خالی شده بود جای داد . آنجا را کتابخانه نمود .

در صندوق کتابها یکدوره کامل ( موشیور ) بود که برای نوشتن خاطرات بناپارت نهایت لزوم را داشت بناپارت در این چند هفته بواسطه اشتغال بکتاب خانه از نوشتن خاطرات خود برکنار مانده ولی بعدا شروع بتکمیل خاطرات خود نموده و چون بواسطه بدنی هوا کمتر خارج میشد این کار را از دست نداد در موقع صرف شام صحبتها را جمع بکتاب بود و شبها باتفاسق مارشان کتابها را ورق میزد و یاد داشتهائی باطاقدار مخصوص خود گفته و او یاد داشت میکرد

يك مسرت دیگری هم نصیب بناپارت شده و آن این بود که اخبار و اطلاعاتی از پسرش باو واصل شد که پسر اطریش شخصی موسوم به فیلیپ ول را همراه خود بهجزیره سنتیان آورده بود و این شخص نبات شناس و در باغهای سلطنتی وین کار میکرد قبل از عزیمت به سنتیان رئیس او پاکنی بدست او داده و این پاکت محتوی چندتار موئی بوده و روی پاکت هم مادر مارشان که پرستار پسر امپراطور بود پسرش مارشان اطاقدار امپراطور نوشته بود که من چند تاری از موی خود را برای تو فرستادم اگر وسیله برای بریدن موی خود داری چند تار از موی خود و در صورت امکان تصویر خود را برای من بفرست .

زن پرستار باین وسیله و با این خدعه میخواست چندتار موی پسر بناپارت را باو برساند

و بمحض اینکه مارشان چشمش بموهائی بور و لطف افتد دانست که مادرش چنین موئی ندارد دوان دوان نزد بناپارت آمده و مویها را باو داد و بناپارت هم مویهای او را نزد مویهای ژوزفین که در جزیره الب برای او فرستاده بودند گذاشت

آشتی و مسالمت امپراطور نسبت بهودسون لو از روی مراسله که مونتولون حسب الامر امپراطور برای او نوشت معلوم میشود زیرا هودسون لو اصرار میکرد که آیا بناپارت میخواهد در لونگود باقی مانده و عمارت را توسعه دهند و یا میل دارد که عمارت جدیدی برای او ساخته شود

بناپارت در این مراسله خواست که رابطه خوش خود را با هودسون لو حفظ نماید و چون منازل همراهان بناپارت خیلی مرطوب و غیر سالم بود بناپارت با ساختمان عمارت رضایت داده و سیر هودسون لو هم امر کرد که مقدمات کار را فراهم نمایند

اما هودسون لو بعداً نتوانست این حسن رابطه را با امپراطور حفظ نماید و مادام برتران بوسیله گورگود مطلع شد که مونت شنو نماینده فرانسه اخبار و اطلاعاتی از مادر مریض او دارد و از او خواهش کرد بمنزل او آمده و اخباری باو بدهد

مراسله که برای این موضوع بمونت شنو نوشته شده بود بحاکم تسلیم شد و حاکم مراسله را برای برتران برگردانده و گفت که تمام مراسلاتی که برای لونگود و یا از لونگود بخارج نوشته میشود بایستی سرباز برای او فرستاده شده و بعداً بمقصد برسد.

برتران خشمگین شده جواب سختی داد و گفت مراسلات لونگود که برای داخل جزیره نوشته میشود احتیاجی بویزای او ندارد و من حاضر نیستم که مراسلات امپراطور را سرباز از دست حاکم دریافت نموده با پراطور تسلیم نمایم و اگر مراسله سربسته هم بعنوان من رسید شما قدرت دارید آنرا بسوزانید ولی نمیتوانید آنرا باز کنید و پس از اینکه خواندید برای من بفرستید

حاکم جواب سخت و مقتدرانه برتران داده و رابطه جزیره

برتران و حاکم بریده شد يك واقعه ديگر هم باين موضوع كميك كرد  
در بين كتابهائي كه براي ناپلئون ارسال شده بود دو جلد  
كتابي بود كه آمي بيرون آنها تصنيف نموده بود كتابهاي مزبور  
اين عنوان را داشت :

(مراسلات يكنفر انگليسي كه در زمان امپراطوري ناپلئون  
در پاریس بوده است) و چون كتاب از طرف مصنف آن به بناپارت  
هديه ميشد جلد ظريف و قشنگي براي آن ساخته و روي آن با آب  
طلا نوشته بود (تقديم امپراطور ناپلئون)

هودسون لو حاکم جزيره اين كتابها را ضبط كرد و تقديم اين  
كتابها را از طرف يكنفر انگليسي خيانت ناميد زيرا بناپارت را بنام  
امپراطور خوانده است و بناپارت كه از ضبط اين دو جلد كتاب مستحضر  
شده بود به «اومارا» گفت اين شخص نخواست اين كتاب بدست من  
برسد زيرا مشاهده نمود كه من از حق شناسي يكنفر انگليسي  
مناثر خواهم شد و خواهم دانست كه تمام انگليسيان مثل او پست  
و خسيس نيستند

روز شانزدهم ژويه هودسون لو بحضور بناپارت آمد كه تا  
نظريه او را راجع بچگونگي ساختمان عمارت استفسار نمايد بمحض  
اينكه وارد سالون شد از طرز رفتار امپراطور احساس كرد كه  
خشمگين است ،

بناپارت در ظرف ده دقيقه بكلي ساكت بود و بكمربه سكوت  
را در هم شكسته بالحنى ملایم او را توبيخ كرده و گفت از وقتي  
كه شما حاکم شده ايد توهينهاي زيادي نسبت بهمراهان من ميشود كار  
هائي كه شما ميكنيد نه با روح تعليمات شما و نه با مواعيد و اقوال  
شما تناسب دارد .



شما از یکطرف در مراسلات خود نسبت بمن اظهار صمیمیت  
میکنید و از طرف دیگر خار در پشت فرانسویان میخلائید و اسرار  
مراسلات لونگود را که اسرار خانوادگی است میخوانید و در ضمن  
صحبتهایی که در محافل میکنید متون مراسلات خانوادگی را به صاحب  
منصبان و دیگران افشا میکنید

شما یکتفر لونتال ژنرال هستید باید وظیفه خود را بطوری  
انجام دهید که با افتخارات و رتبه و منصب شما مطابقت داشته باشد  
هودسون لو از خرد دفاع کرده و گفت اطرافیان شما مخصوصا  
روابط ما را تیره نموده و ( همه چیز را مسموم میکنند ) من برای  
تحصیل افتخار به سنت همان نیامده ام و بعلاوه اصلا مایل باین شغل  
بوده ام وظیفه من مرا وادار بقبول این شغل و انجام وظایف مربوطه  
به آن نموده است

در این موقع لو صحبت را بموضوع ساختمان منزل جدید  
کشایره و بناپارت گفت ساختمان يك عمارت جدید ! برای ساختمان  
این منزل شش سال وقت لازم است و در ظرف دو سال در کابینه  
انگلستان تغییری حاصل شده و حکومت جدیدی در فرانسه بوجود  
آمده و من دیگر در سنتهن اقامت نخواهم داشت

صحبت بناپارت و هودسون لو دو ساعت طول کشید و هر دو  
سراپا ایستاده بودند .

لو در حائمه صحبت گفت که گفته شما را بلدن راپرت میدهم  
بناپارت با سر اشاره کرده هودسون لو سلا می نموده و خارج شد  
لو يك راپرت مفصلی برای لندن فرستاد .

بناپارت در ضمن صحبت خود با ( اومارا ) کرارا گفته بود  
منزل جدید خوب است در بریار و یا ( روزمیری هال ) ساخته شود